

## رابطه الهام و تحدیث در علم امامان شیعه

### چکیده

امامان شیعه دارای درجه‌ای عالی از علم می‌باشند که فراتر از علم بشری است، اما این علم امری ذاتی و استقلالی نیست بلکه جنبه افاضی دارد. لذا ائمه این علوم را از منابعی متفاوت دریافت می‌کنند. الهام و تحدیث در شمار منابع مهم علوم ائمه قرار می‌گیرند که توجه و پژوهش در ماهیت آن دو نشان دهنده ارتباطشان با یکدیگر می‌باشد.

مسأله این نوشتار این است که از آن‌جا که الهام و تحدیث از سنخ کشف و شهود می‌باشد لذا چه تفاوتی میان این دو وجود دارد. احتمال می‌رود که الهام و تحدیث دارای سنخیت واحد باشند و تنها به سبب ملاحظات و نگرش متفاوتی که از زوایای مختلف به آن‌ها شده است آن دو متفاوت لحاظ شده‌اند. نیز به این اشکال اساسی پاسخ گفته می‌شود که استفاده از این دو منبع با وراثت علوم ائمه از پیامبر اکرم (ص) ناسازگار نبوده و مستلزم کاملتر شدن علوم اهل بیت نسبت به پیامبر اکرم نمی‌باشد.

**کلید واژه‌ها:** الهام، تحدیث، کشف و شهود، علم امام

### طرح مسأله

امامان شیعه (علیهم السلام) دارای مقامات و کمالات و فضائل بلند مرتبه‌ای می‌باشند که علم ایشان در صدر این مقامات قرار می‌گیرد. امام دارای علمی فراتر از علوم عادی و بشری بوده لذا طبیعتاً علم امام باید از منابعی متفاوت بدست آمده باشد. منابع و مصادر متفاوت و متعددی برای علم امام نام برده می‌شود که برخی همچون جفر و جامعه جنبه مادی و برخی دیگر جنبه معنوی داشته که الهام و تحدیث نیز در شمار آن‌ها قرار می‌گیرند. الهام نوعی درک درونی و شهود باطنی است که برخی مواقع برای انسان‌های عادی نیز پیش می‌آید که بدون اختیار و تلاش چندانی بسته به درجه پاکی و تهذیب نفس به دست می‌آید. الهام تام همیشه برای رسول اکرم (ص) و به تبع ایشان برای ائمه شیعه حاصل می‌شود و ایشان دارای الهامات قلبی و

ربّانی می‌باشند؛ اما مهم این است که بدانیم الهامی که ائمه از آن برخوردارند از مرتبه بالاتر و دارای امتیازات فوق بشری می‌باشد. در این صورت باید به چیستی الهام پردازیم و این که آیا الهام همان کشف و شهود یا از دیدگاه برخی دانشمندان همان وحی است یا ماهیتی متفاوت دارد.

از سوی امامان شیعه دارای تحدیث بوده‌اند که بر اساس برخی نظرات تحدیث تفاوت چندانی با الهام ندارد و نهایتاً به آن بر می‌گردد. برای روشن شدن این مسأله باید به ماهیت تحدیث پرداخت که تاکنون کمتر به آن توجه شده است و سپس باید دید که آیا تحدیث واقعاً یک منبع متفاوت و متمایز از الهام می‌باشد یا آن دو یکی می‌باشند؟ لذا مسأله اساسی این است که در بررسی این دو منبع مهم که علم امام را تشکیل می‌دهند با کند و کاو دقیق در ماهیت آن دو و برشمردن مصادیق آن دو در زبان روایات و بیانات خود ائمه بررسی کنیم که میان الهام و تحدیث چه رابطه و نسبتی برقرار است تا از این راه اولاً با علم ائمه و در نتیجه با برخی مقامات و درجات وجودی ایشان بیشتر آشنا گردیم و ثانیاً تعارض ظاهری میان بحث الهام و تحدیث و وراثت علوم از رسول اکرم (ص) را رفع نماییم.

## الهام و تحدیث در لغت و اصطلاح

الهام از ریشه «لَهَم» به معنای چیزی را یکباره بلعیدن و قورت دادن است، نیز به معنای انداختن مطلب در نفس آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲/۵۵۴-۵۵۵). برخی نیز گفته‌اند مصدر آن فعل متعدی به همزه «ألهم» می‌باشد که در زبان عربی کمتر استعمال می‌شود به گونه‌ای که زبان‌شناسان در کلام عرب شاهدهی برای آن ذکر نکرده‌اند (ابن عاشور، بی تا: ۳۰/۳۲۶). اما اصطلاح الهام به معنای تفهیم و نوعی آگاهی خاص است که از جانب خداوند و ملأ اعلیٰ یا فرشته‌ای که مأمور خداوند است بر قلب انسان القاء می‌شود (قرشی، ۱۳۷۱: ۶/۲۱۱؛ راغب، ۱۴۰۴: ۴۵۸). در عین حال برخی دانشمندان، الهام را از سنخ علم ندانسته و آن را به احساسی شبیه به گرسنگی، تشنگی، حزن و سرور تعبیر کرده‌اند که آدمی در درون خود می‌یابد و به آن یقین پیدا کرده که او را به امری سوق می‌دهد بدون آن که منشأ آن را بشناسد (عبده، ۲۰۰۵: ۸۱). بنابراین الهام علمی است که در نفس انسان بدون تعلیم و تجربه و تفکر حاصل می‌شود خواه آن علم از سنخ امور وجدانی باشد یا از سنخ امور تجربی و نظری، اما منشأ آن به‌طور دقیق روشن نیست (ابن عاشور، بی تا: ۳۰/۳۲۶).

تحدیث به معنای سخن گفتن با ملائکه است و محدّث کسی است که فرشتگان با او سخن می‌گویند در حالی که ایشان را نمی‌بیند (طریحی، ۱۴۱۶: ۲/۲۴۵). در برخی منابع آمده که محدّث به معنای ملهم است و ملهم کسی است که در نفسش اموری القاء شده و از طریق حدس و فراست به آن‌ها آگاه می‌گردد. خداوند این موهبت را به بندگان برگزیده‌اش اختصاص داده است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲/۱۳۴). واژه حدیث که اسم تحدیث می‌باشد در بسیاری از موارد جانشین مصدرش تحدیث شده و به جای آن به کار

می‌رود (همان، ۱۳۳) لذا هر کلامی که از طریق شنیدن یا وحی در خواب و بیداری به انسان برسد به آن حدیث گفته می‌شود (راغب، ۱۴۰۴: ۱۰۵).

## الهام و تحدیث در روایات

**الف: الهام در روایات:** الهام یکی از منابع مهم علوم اهل بیت (ع) می‌باشد که در روایات مطالبی در مورد آن ذکر شده است. می‌توان احادیث در این موضوع را به دو دسته تقسیم نمود که ائمه در برخی موارد به صراحت و در بعضی دیگر به تلویح درباره الهام سخن گفته‌اند.

در دسته اول از این احادیث لفظ الهام به صراحت ذکر گردیده است. امام رضا (ع) در حدیث مفصلی درباره فضایل امام فرموده است: همانا چون خدای عزّ و جلّ بنده‌ای را برای اصلاح امور بندگانش انتخاب فرماید سینه‌اش را برای آن کار گشوده کند و چشمه‌های حکمت در دلش گذارد و علمی به او الهام کند که از آن پس از پاسخی در نماند و از درستی منحرف نشود. پس چنین فردی معصوم بوده و از قوت و توفیق و استواری برخوردار است و از هر گونه خطا و لغزشی در امان می‌باشد (کلینی، بی تا: ۱/ ۲۹۰). در روایتی دیگر حضرت کاظم (ع) در تبیین این سخن از امام صادق (ع) که همانا علم ما از چهار حالت خارج نیست یا مربوط به گذشته است و یا نوشته شده و یا در دل وارد می‌شود و یا در گوش تأثیر می‌گذارد فرموده است: مراد از علم گذشته مربوط به امور پیشین است که می‌دانیم و اما نوشته شده مربوط به آینده است و وارد شدن علم به دل همان الهام می‌باشد، نیز علم تأثیرگذار در گوش امر فرشته است (همان، ۱/ ۳۹۴).

در هر دو روایتی که گذشت الهام به عنوان شاخه‌ای از علم ائمه معرفی گردید. اما در حدیث دیگری که ابن عباس از رسول خدا نقل می‌کند الهام در رقابت و در ذیل وحی قرار گرفته است. او می‌گوید شنیدم که آن حضرت فرمود: خداوند پنج چیز به من بخشیده و به علی هم پنج چیز عطا کرد. به من جوامع الکلم (اسمهای اعظم) خود را عنایت فرمود و به علی جوامع دانش را، مرا پیامبر و علی را جانشین و وصی من قرار داد، به من کوثر و به علی سلسبیل عطا کرد، به من وحی و به علی الهام بخشید، من را به سوی آسمان به پیشگاه خود سیر داد و برای علی درهای آسمان را گشود تا آنچه که من دیدم او نیز ببیند و به آنچه من نگاه کردم نگاه کند (مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۴: ۱۸ / ۲۸).

دسته دوم احادیثی هستند که تلویحاً و نه به صراحت به الهام اشاره کرده‌اند به این نحو که به افزایش علوم اهل بیت اشاره دارند و قطعاً فیضان این علوم از طریق الهامات غیبی بوده است. این فزونی علم در هر شب و روز، در شبهای جمعه و در شب قدر هر سال واقع می‌گردد که شریف‌ترین علوم ایشان می‌باشد.

امام کاظم(ع) در روایتی که علم امامان شیعه(ع) را به سه متعلق گذشته، آینده و پدیدشونده تقسیم می‌کند در توضیح علم پدیدشونده اشاره می‌فرماید که این علم از راه الهام به دل و تأثیر در گوش حاصل می‌شود و آن بهترین دانش ماست (کلینی، بی تا: ۱/ ۳۹۳). در روایت دیگری نقل شده که ابوبصیر از امام صادق(ع) درباره بابی از علم پرسید که پیامبر اکرم(ص) به علی(ع) آموخت که به واسطه آن هزار باب علم گشوده گشت. سپس درباره جفر، جامعه و مصحف فاطمه(س) از امام پرسید و ابوبصیر در انتهای توضیحات امام می‌گوید به خدا سوگند که این همان علم کامل است. اما امام(ع) با رد اندیشه او می‌فرماید: اینها نوعی از علم است ولی علم کامل نیست. علم کامل علمی است که در هر شب و هر روز راجع به موضوعی پس از موضوع دیگر و چیزی پس از چیز دیگر تا روز قیامت پدید آید (همان، ۱/ ۳۴۶). در شرح عبارت «قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَلِكَ» گفته شده علم خاصی که اشرف علوم اهل بیت است از راه حواس ظاهری و خواندن کتاب و تحصیل تقلیدی علم (علم اکتسابی) حاصل نمی‌شود. آن علم شریف (علم لدنی) علمی است که از جانب خداوند متعال بر قلب امام هر ساعت و هر روز افاضه گشته و حقایق ربانی بر قلب ایشان منکشف می‌گردد (مدنی شیرازی، ۱۴۰۹: ۱/ ۱۱۱).

در منابع روایی بابی از قول ائمه(ع) نقل شده که علوم ایشان در شبهای جمعه افزوده می‌شود (کلینی، بی تا: ۱/ ۳۷۲-۳۷۵؛ صفار، ۱۳۸۹: ۱/ ۴۸۵-۴۹۲). در باب دیگری آمده علوم ایشان در شبهای قدر فزونی می‌یابد (همان، ۱/ ۳۵۰-۳۷۲؛ همان، ۱/ ۷۷۸-۷۹۶). بنابراین این علمی که به تعبیر روایات در برخی اوقات خاص یا هر شب و روز و به وجهی دقیق‌تر می‌توان گفت که در هر لحظه از جانب خداوند بر ائمه افاضه می‌گردد از طریق الهام بر قلب ایشان تحقق می‌یابد.

**ب: تحدیث در روایات:** در میان مسلمانان افرادی به عنوان محدث نام برده شده‌اند همان‌طور که در امت‌های گذشته چنین افرادی بوده‌اند. به گفته صاحب‌الغدیر احادیث زیادی از پیامبر اکرم(ص) در صحاح و مسندها از طریق عامه و خاصه از این واقعیت خبر داده است. محدث کسی است که ملائکه با او سخن می‌گویند بدون اینکه پیامبر باشد و یا فرشته را ببیند و یا آنکه در قلب او علمی به طریق الهام و مکاشفه از طرف خداوند متعال ایجاد شود و یا آنکه در قلبش حقایقی که بر دیگران مخفی است پدید آید. از نظر شیعه علی و فرزندان او محدث هستند (امینی، ۱۴۱۶: ۵/ ۶۷).

در احادیث متعددی از قول ائمه آمده است که هر امامی از خانواده ما محدث است (کلینی، بی تا: ۱۳/ ۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۴: ۲۶/ ۶۷). به نحوی که اصل این مطلب برای اصحاب ایشان امری عادی و مقبول بوده است اما ظاهراً ماهیت محدث بودن ائمه برای یاران‌شان چندان روشن نبوده است. این مطلب را می‌توان از روایتی که حمران بن اعین در باب تحدیث نقل می‌کند، دریافت. او می‌گوید: من نزد رفقایم رفتم و گفتم: خبر شگفتی برای شما آورده‌ام، گفتند: چه خبر؟ گفتم از امام باقر(ع) شنیدم که می‌فرمود: همانا علی(ع) محدث بود، آن‌ها گفتند: تا از او نپرسی چه کسی با او سخن می‌گوید، کار مهمی نکرده‌ای. من به سوی امام مراجعت کردم و سخن رفقایم را بازگو کردم، آن حضرت به من فرمود: فرشته‌ای

با او حدیث می‌گوید، گفتم می‌فرمایید علی پیغمبر است؟ امام با دست اشاره کرد که نه و فرمود: بلکه مانند همدم سلیمان یا همدم موسی یا ذو القرنین است (کلینی، بی تا: ۱۴/۲).

اکثر دانشمندان اهل سنت نیز معتقدند بعد از پیامبر افرادی هستند که با ملائکه سخن گفته و حق و باطل را تشخیص می‌دهند (بخاری، ۱۴۰۱: ۵/۷۸؛ مسلم، بی تا: ۷/۱۱۵). برخی از ایشان نیز معتقدند که امام جعفر صادق(ع) و اهل بیت پیامبر به داشتن مقام تحدیث نسبت به دیگران اولویت دارند (ابن خلدون، ۲۰۰۶: ۲/۷۶۴). از رسول خدا درباره معنای تحدیث سؤال شد آن حضرت فرمود که محدث کسی است که فرشتگان بر زبان او سخن می‌گویند (ابن حجر عسقلانی، ۱۹۵۹: ۷/۴۱؛ متقی هندی، ۱۹۵۹: ۹۲/۵۹۵).

ائمه شیعه عمدتاً در ضمن محدث شمردن خود برای این‌که شائبه نقض خاتمیت را انکار کنند تصریح کرده‌اند که با وجود همه این‌ها علمی که ما داریم پیغمبر نیستیم و پیغمبری بعد از پیغمبر ما نخواهد آمد (کلینی، بی تا: ۱/۳۹۳). بنابراین با توجه به اعتقاد فراگیر همه مسلمانان بر خاتمیت، شیعه و سنی تحدیث با ملائکه را دلیل پیامبر بودن شخص محدث نمی‌دانند. در روایات فراوانی از اهل بیت نقل شده که ایشان میان رسول، نبی و امام فرق می‌گذارند و امام را محدث خطاب می‌کنند. برید عجلی نقل می‌کند که از حضرت صادق(ع) فرق بین رسول و نبی و محدث را پرسیدم؟ آن حضرت فرمود: «الرَّسُولُ الَّذِي تَأْتِيهِ الْمَلَائِكَةُ وَ تَبْلُغُهُ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ فَمَا رَأَى فَهُوَ كَمَا رَأَى وَ الْمُحَدَّثُ الَّذِي يَسْمَعُ كَلَامَ الْمَلَائِكَةِ وَ يُنْقَرُ فِي أُذُنِهِ وَ يُنَكَّتُ فِي قَلْبِهِ» (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۴: ۲۶/۷۵) رسول کسی است که فرشته بر او نازل می‌شود و پیغام از طرف خداوند می‌آورد اما نبی کسی است که در خواب می‌بیند و هر چه در خواب دید واقعیت است اما محدث کسی است که صدای ملک را می‌شنود و به گوش او می‌خورد و به قلبش القاء می‌گردد. در حدیث دیگری در باب تفاوت میان رسول و نبی و امام از قول امام رضا(ع) آمده است که بر رسول جبرئیل نازل می‌شود در حالی که او را می‌بیند و صدایش را می‌شنود اما نبی گاهی سخن جبرئیل را می‌شنود و گاهی شخص او را می‌بیند و سخنش را نمی‌شنود، نیز گاهی اوقات در خواب به او خبر می‌دهند مانند خواب ابراهیم(ع) و اما امام آن است که سخن را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند (همان، ۲۶/۷۵؛ کلینی، بی تا: ۱/۲۴۸). مجلسی در استنباط از این روایات معتقد است که امام احکام شرعی را در خواب نمی‌بیند اما نبی گاهی در خواب حکم شرعی را می‌بیند مثل رؤیای ابراهیم(ع) و فرق بین امام و رسول و نبی در این است که رسول همیشه هنگام القاء حکم شرعی فرشته را می‌بیند ولی نبی و امام در حال القاء حکم، فرشته را نمی‌بینند گرچه ممکن است در سایر احوال، ملائکه را ببینند. لذا القاء ملک بر رسول و نبی بر وجه تعلیم است و القاء ملک بر امام بر وجه تنبیه می‌باشد (مجلسی، مرآة العقول، ۱۴۰۴: ۲/۲۸۹).

حال در این‌جا این پرسش مطرح است که چرا در روایاتی که گذشت در توصیف محدث آمده که او صدای فرشته را می‌شنود اما او را نمی‌بیند؟ آیا این روایات رؤیت را به‌طور مطلق از محدث نفی می‌کند؟ در حالی چنین روایاتی در باب محدث نقل شده که در برخی آیات قرآن و روایات به رؤیت فرشته صراحتاً اشاره شده است. در داستان حضرت مریم(س) آمده است که وی در حال سخن گفتن با فرشته او را می‌بیند

(مریم/۱۷-۱۹). نیز در ماجرای بشارت فرشتگان به فرزندآوری همسر حضرت ابراهیم(ع) آن بانو نیز فرشتگان را در حال سخن گفتن مشاهده می‌کند. (هود/ ۶۹-۷۳) علاوه بر این آیات در روایات نیز وارد شده که امام صادق(ع) فرمود: «إِنَّ مَنَا لَمَنْ يُعَايِنُ مُعَايِنَهُ» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۱۹ / ۲۶) نیز فرمود: «فینا و الله من ینقر فی أذنه أو ینکت فی قلبه و یصافحه الملائکه» (صفار، ۱۳۸۹: ۱۸۹ / ۲).

به منظور رفع این تعارض می‌توان گفت ملاک اینکه انسانی به مقام تحدیث رسیده باشد این است که بتواند صدای ملائکه را بشنود و رؤیت ایشان جزء شرایط تحدیث نیست. یعنی دیدن ملائکه لزومی ندارد گرچه ممکن است صاحب مقام تحدیث به دلیل وسعت روحی و دارا بودن درجات عالی کمال به رؤیت ملائکه نیز نایل گردیده باشد. چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمود: یا علی تو می‌بینی آنچه را من می‌بینم و می‌شنوی آنچه را می‌شنوم جز این که تو نبی نیستی (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴). نکته دیگری که در این باب قابل طرح است این که رؤیت ملائکه مراتبی دارد که عالی‌ترین مرتبه آن رؤیت ملائکه بدون تنزل و تمثیل ایشان و رؤیت مقام واقعی ایشان است و در مرتبه پایین‌تر رؤیت ملائکه و به خصوص جبرئیل به صورت تمثیل یافته می‌باشد. ممکن است منظور روایات از تفاوت مقام رسول و امام، رؤیت مقام جبروتی جبرئیل باشد که این مقام خاص رسول اکرم(ص) است، گرچه رؤیت ملائکه به صورت تمثیل یافته برای محدثان مانعی ندارد.

وجه دیگری نیز می‌توان در نظر گرفت که مراد از رؤیتی که در روایت نفی شده، رؤیت وحی تشریحی باشد. یعنی محدث فرشته‌ای را که احکام شرعی را نازل می‌کند نمی‌بیند، برای اینکه خدای تعالی خواسته است مقام انبیاء و رسولان تشریح‌کننده محفوظ باشد و به دست هر شخصی حکم شرعی نازل نکند، لیکن این احتمال بعید است که منظور از عبارت «ولی فرشته‌ای را نمی‌بیند» این باشد که شریعت بر او نازل نمی‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳ / ۲۲۱-۲۲۲).

این نقد را نیز می‌توان بر مرحوم مجلسی وارد کرد که وی در مواجهه با روایات مربوط به تفاوت امام و رسول و نبی دچار خطا گردیده، زیرا گمان کرده شرط تحدیث، عدم رؤیت ملائکه و صرفاً شنیدن صدای ایشان است. لذا در شرح این حدیث از امام صادق(ع) که فرمود: «إِنَّ مَنَا لَمَنْ يُعَايِنُ مُعَايِنَهُ» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۱۹ / ۲۶) معتقد است که ائمه در حال دیدن ملائکه مورد خطاب قرار نمی‌گیرند. (معاینه در غیر وقت مخاطبه) و وقتی مورد خطاب قرار می‌گیرند ملائکه را نمی‌بینند یا اینکه منظور از «معاینه» رؤیت روح القدس می‌باشد که در زمره ملائکه نیست (همان، مرآة العقول، ۱۴۰۴: ۳ / ۱۳۶). در حالی که حداقل شرط تحدیث شنیدن صدای ملائکه است و رؤیت یا عدم رؤیت، شرط تحدیث نیست. بلکه این رؤیت اولاً بستگی به مراتب نفس محدث و ثانیاً بستگی به تفاوت مراتب مکاشفه‌ی وی دارد. اگر محدث نفس کامل‌تری داشته باشد علاوه بر شنیدن، امکان رؤیت هم دارد چنانکه در قسمت قبل شواهدی از قرآن و روایات در اثبات این مسأله ذکر گردید. البته با وجود این که ائمه از عالی‌ترین مرتبه نفوس برخوردارند گاهی به دلیل تفاوت حالات معنوی ایشان و مراتب مکاشفات و تجلیات گوناگون اسماء الهی بر ایشان، صدای ملک را شنیده اما او را نمی‌بینند و گاهی رؤیت ملک و گفتگوی با او رخ می‌دهد.

در نهایت می‌توان بر اساس روایات اقسام مختلف تحدیث ملائکه و مصادیق آن را به تفکیک ذیل نام برد:

الف: شنیدن یا نشانه‌گذاری در گوش «نکت فی الاذن» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۲۶ / ۷۱)

ب: القاء قلبی یا نشانه‌گذاری در قلب «نکت فی القلب او الصدر» (همان؛ کلینی، بی تا: ۱ / ۳۹۴)

ج: ریختن یا نجوا در گوش «نقر فی الاسماع» (همان)

د: شنیدن صدای فرشتگان «سماع صوت الملائكة» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۲۶ / ۱۹)

ه: ریختن در قلب «قذف فی القلب» (همان، ۲۶ / ۸۶ و ۱۹؛ کلینی، بی تا: ۱ / ۳۹۳)

و: صدایی مانند افتادن زنجیر در تشت «يَقَعُ السَّلْسِلَةُ فِي الطَّشْتِ» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۲۶ / ۱۹ و ۳۵۸)

ز: دیدن در خواب «رؤيا في المنام» (همان)

ح: دیدن فرشتگان «معاینه الملائكة» (همان، ۲۶ / ۱۹؛ صفار، ۱۳۸۹: ۱ / ۸۱۷)

### الهام و تحدیث به عنوان دو منبع علم و تفاوت آنها با وحی تشریحی

اکثر متکلمان و محدثان شیعه الهام و تحدیث را جزء منابع علم ائمه معصومین معرفی می‌کنند و معتقدند فرق اساسی بین منابع علم ائمه (ع) و پیامبر (ص) در مسأله وحی است. وحی بر ائمه (ع) نازل نمی‌شود و اصل خاتمیت باب پیامبری بعد از رسول اکرم (ص) را بسته است و علاوه بر قرآن نصوصی در روایات نیز بر این مسأله دلالت دارد. در نهج البلاغه آمده است که امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر خطاب به آن حضرت فرمود: «بأبي أنت و أمي يا رسول الله لقد انقطع بموتك ما لم ينقطع بموت غيرك من النبوة و الأنبياء و أخبار السماء» (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶) ای رسول خدا با مرگ تو رشته‌هایی گسسته شده که با مرگ دیگران گسسته نشده بود، رشته نبوت و اخبار غیبی و آسمانی. فقهای شیعه نیز حکم به ارتداد کسانی مانند فرقه‌های بابیت و بهائیت داده‌اند که ختم رسالت را منکرند (سبحانی، ۱۴۱۷: ۴۳۴). اما با وجود این شیعه اعتقاد دارد که براساس آیات قرآن کریم برخی از بندگان خدا با ملائکه ارتباط داشته‌اند؛ مانند خضر (کهف/ ۶۵)، ذی القرنین (کهف/ ۸۶-۸۳) مریم (مریم/ ۱۹-۱۷) و مادر موسی (قصص/ ۷) و همسر ابراهیم (هود/ ۶۹-۷۱) که حقایق ملکوتی بر قلب‌هایشان از غیب القاء می‌شده است. بنابراین ارتباط و سخن گفتن با ملائکه از منظر قرآن کریم برای غیر از انبیاء هم امکان دارد.

شیخ مفید معتقد است عقل نزول وحی بر ائمه(ع) را رد نمی‌کند، هم‌چنان که عقل بر بعثت نبی دیگری بعد از پیامبر ما و نسخ شریعت محمدی(ص) نیز منعی ندارد، بلکه منع نزول وحی بر ایشان به حسب نقل (رجوع به قرآن و سنت پیامبر) و اجماع علمای امت ثابت می‌شود. لذا گرچه ایشان نبی نیستند اما از بندگان صالح خداوندند و اگر کسی قائل شود بعد از پیامبر بر او وحی می‌شود خطا کرده است. بنابراین اینکه ائمه سخن ملائکه را می‌شنوند از نظر عقلی جایز است و این امر در مورد صدیقان شیعه ممتنع نیست گرچه این نوبخت آن را رد کرده است. نیز رؤیاهای انبیاء و ائمه رؤیاهای صادقانه هستند و خداوند ایشان را از رؤیاهای باطل مصون داشته است (مفید، اوائل المقالات، ۱۴۱۱: ۶۸).

صدوق در باب علم امام، اصطلاح علم غیب را نمی‌پذیرد اما علم محدود امام به حوادث آینده را قبول دارد. لذا روایاتی درباره علم امامان به حوادث آینده را نقل کرده و پذیرفته است (ابن بابویه، معانی الاخبار، ۱۳۶۱: ۱۰۱) و به همین دلیل به الهام و تحدیث به عنوان یکی از منابع علم ائمه(ع) توجه دارد. از نظر وی امام مانند سایر افراد بشر است که نیازمند به مربی و راهنما به سوی خداوند می‌باشد، مربی امام خداوند متعال است که از طریق الهام، امام را هدایت می‌کند. وی متذکر شده است که این هدایت الهی، وحی نبوده بلکه از سنخ الهام به مادر موسی می‌باشد (همو، کمال الدین و تمام النعمه، ۱۳۶۱: ۲، ۵۷۳).

کراجکی به عنوان یکی از متکلمان مکتب بغداد همانند شیخ مفید خواب‌های ائمه(ع) را جاری مجرای وحی دانسته که همواره صادق هستند و میان احکامی که به امام اختصاص دارد و احکام عامی که شامل مردم نیز می‌شود فرق می‌گذارد و قائل است که امام احکام مختص به خود را از طریق الهام الهی دریافت می‌کند و این احکام خاص مربوط به حوادث آینده(غیبی) است (کراجکی، ۱۴۱۰: ۱/ ۳۷۰؛ همو، ۲/ ۶۱).

به نظر می‌رسد اکثر کسانی که برای ائمه قائل به علم لدنی(علم غیب) حتی به صورت محدود هستند الهام و تحدیث را یکی از منابع علم امام معرفی می‌کنند. البته ممکن است در آثار برخی از ایشان به صراحت درباره الهام مطلبی یافت نشود. به طور مثال ابن میثم بحرانی متأثر از اندیشه‌های ابن سینا در باب حصول علم برای امام معصوم(ع) به این نکته اشاره می‌کند که تعلّم، ایجاد علم در متعلّم نیست بلکه معلم نفس او را آماده می‌کند تا علم از مبادی عالیّه (ملکوتی) بر متعلم اشراق گردد، حصول علم در امام معصوم(ع) نیز همین گونه است (بحرانی، شرح نهج البلاغه، ۱۳۷۸: ۱/ ۸۵). وی همین مطلب را در مورد شخصیت حضرت علی(ع) تطبیق می‌دهد که آن حضرت از دوران کودکی ملازم دائمی رسول خدا بوده و در این مدت حضرت رسول(ص) نحوه سیر و سلوک درونی و شیوه‌های تسلط نفس مطمئنّه بر نفس اماره را به آن حضرت آموزش دادند. این امر باعث شد تا نفس قدسیه حضرت علی(ع) این استعداد را پیدا کند تا بتواند از مبادی ملکوتی کسب فیض کرده و صور غیبی در نفس ایشان نقش بندد (همو، ۳/ ۱۴۰؛ همو، شرح ابن میثم علی مائه کلمه لامیرالمؤمنین علی بن ابیطالب، ۱۳۴۹: ۲۴۷).

سید بن طاووس علم امام(ع) را علم لدنی تعریف می‌کند که این علم بدون تلمّذ نزد استاد در قلب انسان القاء می‌شود و ائمه(ع) بدون تعلّم ظاهری عالم شده‌اند و حتی ایشان نزد پدران خود به صورت رسمی



و متداول کسب علم نکرده‌اند. بنابراین معارف الهی از طریق الهام بر ائمه افاضه می‌گردد (ابن طاووس، کشف المحجّة لثمره المهجّة، ۱۳۴۹: ۹۰). وی در ذیل حدیثی که حضرت علی(ع) فرمود: رسول خدا (ص) زبان مبارکش را در دهان من گذاشت پس در قلب من هزار باب علم باز شد که از هر یک هزار در علم گشوده گردید، می‌نگارد که این علم از طریق آموزش ظاهری حاصل نمی‌شود بلکه رسیدن به آن از طریق علم لدنی امکان‌پذیر است (همو، الطوائف فی معرفه مذاهب الطوائف، ۱۴۰۰: ۱/۱۳۶).

در بررسی آثار متکلمان و محدثان شیعه دو نفر از ایشان به تفصیل بیشتری بحث الهام و تحدیث را طرح نموده‌اند که فیض کاشانی یکی از آنهاست. وی قائل است حصول علم در نفس یا به صورت اکتسابی است و یا به صورت هجوم به قلب به گونه‌ای که فرد متوجه آن نباشد. این القاء علم در قلب یا با مشاهده فرشته و شنیدن صدای او همراه است، یا با صرف شنیدن صدای ملک بدون مشاهده او حاصل می‌شود، یا اثری در قلب می‌گذارد بدون اینکه صدای ملک را بشنود که این قسم اخیر الهام نامیده می‌شود (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۱/۷۵). او در بحث تفاوت وحی و الهام و بیان ماهیت آن‌ها متأثر از ملاصدرا گردیده و می‌گوید وحی و الهام از سنخ کشف یا رفع حجاب است که از پس پرده غیب نوری از اسرار ملکوت بر قلب می‌تابد. اما وحی و الهام در دو مسأله متفاوتند؛ اول اینکه شدت وضوح و نورانیت علم و حیانی بسیار کامل‌تر از الهام است و دوم آنکه در وحی مشاهده ملک مفیض علم، شرط است. تفاوت دوم به این معنا نیست که وحی بی‌واسطه را قبول نداشته باشد بلکه به این معناست که اگر در مواردی وحی به واسطه ملک مفیض انجام شد باید پیامبر بتواند او را مشاهده کند. سپس او به بیان تفاوت الهام و تحدیث پرداخته و معتقد است علم لدنی به این دو طریق بر قلب انسان افاضه می‌گردد لذا آن‌ها در ماهیتشان و محل نزول علم و علت افاضه آن تفاوت ندارند، گرچه در طریقه زوال حجاب و جهت این زوال با هم متفاوت هستند. در الهام، الطاف خفیّه الهی علت زوال حجاب است و ملک رؤیت نمی‌گردد اما در تحدیث، واسطه‌گری ملک علت زوال حجاب است و صدای او شنیده می‌شود (همو، ۷۷-۷۸).

مجلسی نیز مانند فیض درباره الهام بحث مبسوطی طرح کرده و معتقد است وحی تشریحی مختص به انبیاء اولوالعزم است و مراد از وحی به مادر حضرت موسی(ع) در آیه شریفه «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ» (قصص ۷) رؤیای صادقه‌ای بود که سخن خداوند از آن طریق بر مادر موسی الهام گردید (مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۴: ۱۳/۵۲). در واقع رؤیای صادقه یکی از مراتب الهام یا محلی برای ظهور الهام الهی است. وی در بحث تفاوت «رسول، نبی و امام» همانند شیخ مفید معتقد است ملائکه الهی بر ائمه اطهار(ع) نازل گردیده و علوم افاضه شده برایشان از سنخ علم حضوری است (مجلسی، مرآة العقول، ۱۴۰۴: ۲/۲۹۲). اما نزول ملائکه بر ایشان وحی نامیده نمی‌شود، زیرا ائمه معصومین نابیان رسول اکرم(ص) هستند و تبلیغ ایشان «بالنیابه» می‌باشد. اما مقام تبلیغ حضرت رسول (ص) همانند بعثت ایشان «بالاصاله» است به همین دلیل القاء ملک بر پیامبر(ص) به وجه تعلیم و بر امام (ع) به وجه تنبیه بوده است. یعنی امام(ع) از پیامبر(ص) احکام را آموخته و نزول فرشته بر ایشان تفصیل یا توضیح علوم و احکام قبلی می‌باشد (همان، ۲/۲۸۹). وی در شرح احادیثی که افاضه علوم بر ائمه (ع) را به طرق گوناگون معرفی می‌کند «نکت فی القلوب» و «قذف فی القلب» را دو مصداق الهام می‌داند اما در باب تفاوت این دو مصداق سخن نمی‌گوید.

نکته دیگر ملاک امام در تشخیص منشأ ربانی علوم القاء شده از منشأ شیطانی آن است که امام با توجه به آرامش و سکینه‌ای که بر قلبش وارد می‌شود متوجه می‌گردد که الهام بر قلب او از جانب خداوند متعال است. چرا که «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸) و شیطان هرگز نمی‌تواند در القاء‌اتش اطمینان در قلب ایجاد کند (مجلسی، مرآة العقول، ۱۴۰۴: ۳/ ۱۳۸-۱۳۶).

همان‌گونه که گذشت عموم متکلمان و محدثان یا به صراحت الهام و تحدیث را به عنوان مصادر علم امام معرفی کرده و آن را توضیح داده‌اند و یا به طور ضمنی آن را پذیرفته‌اند اما در بین محدثان شیعه کسی که الهام را در مورد ائمه نمی‌پذیرد فضل بن شاذان است. او معتقد است شیعیان به رأی و الهام در مورد ائمه قائل نیستند و دلیل آن را این سخن حضرت علی(ع) می‌داند که فرمود: «ما عندنا الا ما فی کتاب الله او ما فی الصحیفه» دلیل این نفی آن است که رأی را به معنای افهام مطلب در جایی که حکم الهی در سنت پیامبر(ص) وجود ندارد می‌داند و الهام نیز همان افهام مطلب است، پس رأی و الهام هر دو در مورد امام(ع) باطلند. لذا ابن شاذان معتقد است که اعتقاد به الهام و تحدیث در مورد امام از انتسابات اهل سنت به شیعیان می‌باشد (ابن شاذان، ۱۳۶۳: ۴۶۱). اما در واقع علت مخالفت ابن شاذان این است که او الهام را نوعی وحی تشریحی می‌داند در حالی که وحی بعد از پیامبر اکرم قطع گردیده و الهام نیز به معنای فهم احکام الهی از مجرای غیر از حضرت رسول اکرم است و پذیرش این مجرا اشکالاتی را ایجاد می‌کند که وی پاسخی برای آنها ندارد و در نتیجه الهام را باطل می‌داند. اما همان‌گونه که گذشت و در ادامه به تفصیل خواهد آمد مراد از الهام و تحدیث هرگز به معنای وحی تشریحی نبوده و دریافت الهامات الهی و دارا بودن تحدیث ملازم با برتری ایشان بر مقام حضرت رسول(ص) نمی‌باشد.

### معنای افزایش علوم ائمه(ع)

الهام و تحدیث یکی از مصادر علوم اهل بیت است که یا به صراحت از آن نام برده شده و یا در برخی روایات به افزایش علوم ائمه(ع) اشاره شده که حاکی از منبعی مستمر و متصل غیبی است که علوم امام را در شب‌های جمعه و شب قدر هر سال افزایش می‌دهد که می‌توان از آن به الهام و تحدیث تعبیر نمود. وجود چنین منابعی برای علوم ائمه مناقشاتی را در پی داشته، لذا محدثانی مانند فضل بن شاذان بر اساس اشکالات طرح شده، وجود این منابع را نمی‌پذیرند. از جمله اشکالات مهم این است که ائمه بارها خود را وارث علم رسول خدا معرفی کرده و هر چه می‌گویند مستند به پیامبر(ص) است (کلینی، بی تا، ۱/ ۳۲۴). بنابراین اگر علم ائمه از طریق الهام و تحدیث افزایش یابد اولاً: ایشان وارث پیامبر(ص) نخواهند بود، ثانیاً: لازم می‌آید که وصی پیامبر عالم‌تر از خود پیامبر(ص) باشد و پیامبر نسبت به احکام آینده جاهل باشد. نیز لازم می‌آید وصی بعدی عالم‌تر از وصی قبلی باشد چرا که ملائکه امور جدیدی را نازل می‌کنند که بر اوصیاء گذشته نازل نکرده‌اند. مسأله دیگر در نوع علمی است که افزایش می‌یابند، اگر در مورد احکام شرعی باشد لازم می‌آید که ائمه قبلی نسبت به ائمه بعدی به احکام شرعی جاهل باشند.

با توجه به این که روایات دالّ بر افزایش علوم ائمه به قدری زیاد هستند که نمی توان آن ها را نادیده گرفت و بسیاری از آن روایات به لحاظ سندی صحیح می باشند پس باید رفع تعارض و پاسخ به مناقشات مطرح شده در این باب را در بستر معنای افزایش علوم ائمه جستجو کرد. در پاسخ به تعارض میان دریافت علوم از منابع مستقلی چون الهام و تحدیث از یک سو و ارثی بودن علوم اوصیاء از سوی دیگر و در نتیجه برتری وصی بر پیامبر در خود روایات به صراحت آمده است که همه اوصیاء پیامبر علومشان را از رسول اکرم (ص) به ارث می برند و این علم افزایش یافته ابتدا بر پیامبر و سپس بر اوصیاء ایشان ظاهر می شود لذا علوم ائمه بعدی بیش از ائمه قبلی نخواهد بود و هیچ یک از اشکالات مطروحه وارد نمی باشد.

امام صادق (ع) فرمود: چیزی (از علم) از نزد خدای عزّ و جلّ خارج نشود، جز اینکه ابتدا به رسول خدا (ص) وارد شود، سپس به امیرالمؤمنین (ع) رسد و سپس به امامان دیگر، یکی پس از دیگری تا در نتیجه امام آخر از امام اول عالم تر نباشد (کلینی، بی تا: ۱/ ۳۷۵؛ مجلسی، بحارالأنوار، ۱۴۰۴: ۲۶/ ۸۶). از مجموع چنین احادیثی که بر افزایش علوم پیامبر و ائمه تصریح می کنند چنین استنباط می گردد که ائمه چه در حال حیات پیامبر (ص) و چه بعد از وفات ایشان وارث علوم پیامبر هستند و این وراثت هم جنبه مملکی و هم جنبه ملکوتی و معنوی دارد. در وراثت معنوی، تناسب ذاتی و معنوی وارث با مورث شرط انتقال کمالات معنوی و در رأس آن ها علوم ربانی و لدنی بوده و محدود به زمان و مکان خاصی نمی باشد، که این شرط به نحو تام در مورد اهل بیت پیامبر (ع) تحقق یافته است (آملی، ۱۴۲۶: ۴۹۹-۵۰۵). نیز افزایش لحظه به لحظه علوم پیامبر و ائمه به سبب اتصال به منبع فیض دائمی با توجه به وفات ایشان نشان می دهد که وجود معنوی رسول اکرم (ص) و ائمه در عوالم ملکوت همان تأثیراتی را دارد که وجود ایشان در طبیعت داشته است. به همین سبب در روایات فراوانی نقل شده که ایشان در همه حال شاهد اعمال خلاق هستند (کلینی، بی تا: ۱/ ۳۱۸). پس امامت (مقام ولایت باطنی) رسول اکرم (ص) و علم و عصمت ایشان منحصر به عالم طبیعت نیست و این ویژگی ها بعد از وفات ایشان به صورت مستمر ادامه می یابد، زیرا ایشان واسطه فیض بین خداوند متعال و ائمه می باشند. در تفسیر این سخن گفته شده حضرت ختمی مرتبت (ص) به همه نفوس انبیاء گذشته در جهان غیب مدد می رساند با این که به لحاظ زمانی بعد از ایشان آمده است. زیرا او ازلاً و ابداً قطب عالم امکان است و به همه نفوس اولیاء بعد از خودش مدد می رساند و ایشان را چه در حال حیاتشان و چه بعد از انتقال به جهان آخرت به درجات کمالشان می رساند. نور پیامبر چه قبل از تعلق روحش به بدن و چه بعد از آن، چه در حال حیات و چه بعد از ممات مستمراً همه عوالم وجود را پر کرده است (آشتیانی، ۱۳۷۰: ۳۰۶).

بنابراین اولاً از دید کمالات نبی اکرم (ص) و ائمه (ع) اختصاص به حیات دنیوی ایشان ندارد بلکه بعد از وفاتشان در عالم ملکوت ادامه می یابد. ثانیاً همه علومی که خداوند به پیامبرش (ص) القاء فرموده به اوصیاء او بدون کم و کاست اخبار شده است. اما علومی که در خزانه علم الهی پوشیده است، هنگامی که حکمت الهی بر اظهار آن ها در زمان هایی که وصی پیامبر زنده است تعلق گیرد، اظهار این علوم بر امام موجب عالم تر شدن ایشان نسبت به پیامبر نمی شود، زیرا هرچه بر وصی پیامبر الهام شود ابتدا بر حضرت رسول (ص) افاضه می گردد (مازندرانی، ۱۳۸۸: ۶/ ۲۵).

## ماهیت کشفی الهام و تحدیث و نسبت عام و خاص آنها

همان گونه که بیان گردید علمای شیعه در تفسیر محدث ارتباط با فرشته و شنیدن صدای او را ملاک تحدیث می‌دانند چنان که در روایات متعددی محدث کسی دانسته شده که کلام ملائکه را شنیده و در گوش او قرار گیرد و قلبش به آن آگاه شود (صفار، ۱۳۸۹: ۱ / ۳۸۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۲۶ / ۷۴). از سویی در برخی روایات امام (ع) به صراحت «نکت فی القلب» را که از مصادیق تحدیث شمرده می‌شود تحت عنوان الهام تعریف می‌کند: «النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَإِلْهَامٌ» (کلینی، بی تا: ۱ / ۳۹۴) پس این موارد دلالت بر رابطه وثیق میان الهام و تحدیث دارد. زیرا نکت به معنای نشانه‌گذاری بوده و مراد از نکت در قلب حقایقی است که در دل انسان ثبت می‌شود. نکت در گوش یعنی قلب انسان رخنه‌هایی برای شنیدن صدای ملکوت دارد که با گشوده شدن آن، حقایق الهی در گوش جانش می‌نشینند که این معنا نیز در روایات تصریح گردیده است (کلینی، بی تا: ۱ / ۲۳۴).

بنابراین بر اساس روایات، تحدیث معنای عامی دارد که شامل همه القائات ملکوتی می‌شود یعنی تحدیث صرفاً بیانگر ارتباط ملائکه با محدثین است اما نوع این ارتباط در موارد مختلف متفاوت است و از آن جا که گفتگو کردن، متداول‌ترین شیوه ارتباط است، همه موارد ارتباط ملائکه با محدثین، از باب تغلیب به تحدیث تعبیر می‌شود. در روایتی از امام صادق (ع) در پاسخ به شاهد محدث بودن حضرت علی (ع) می‌فرماید: فرشته‌ای می‌آید و بر دل ایشان چنین و چنان القاء می‌کند (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۲۶ / ۶۷). لذا در تحدیث، ملائکه به عنوان وسایط فیض الهی حضور دارند که گاهی رؤیت شده و گاهی صدایشان به طرق مختلف شنیده می‌شود و گاهی القاء حقایق بدون صوت است. پس در نتیجه می‌توان چنین استنباط کرد که الهام در ذیل تحدیث قرار داشته و از مراتب آن شمرده می‌شود (کلینی، بی تا: ۱ / ۳۹۴). از این رو، متکلمانی نظیر مفید در باب نسبت میان آن دو، الهام را از سنخ تحدیث ملک به شمار آورده که خداوند متعال بعد از رسول اکرم (ص) به واسطه ملائکه اش کلماتی را به اولیائش در مورد وقایع آینده القاء می‌کند که به آن‌ها وحی نمی‌گویند (مفید، ۱۴۱۳: ۱۲۱). مجلسی نیز الهام را از مراتب تحدیث می‌شمرد (مجلسی، مرآة العقول، ۱۴۰۴: ۳ / ۱۳۶).

از نظر فلاسفه و عرفای اسلامی تحدیث و الهام از مراتب مکاشفه هستند که در هر دو «القاء فرشته» وجود دارد، زیرا همه علوم از ملائکه علمیه یا همان عقل فعال افاضه می‌گردند. لذا تعلیم و شنیدن از مبادی عالییه از سنخ تعلیم باطنی و شنیدن ملکوتی و عقلی می‌باشد (صدرالمتألهین، شرح اصول کافی، ۱۳۶۶: ۲ / ۴۴۵-۴۴۶ و ۴۵۰؛ همو، ۱۹۸۱: ۹ / ۱۴۳). البته از نظر قیصری عالی‌ترین مرتبه الهام که مختص رسول اکرم (ص) است بدون واسطه فرشته می‌باشد. اما در سایر مراتب الهام، القاء ربانی به واسطه ملک انجام می‌شود که منشأ ربانی آن را نفوس ضعیف تشخیص نمی‌دهند اما نفوس تکامل یافته ملائکه را به علم حضوری ادراک می‌کنند. تفاوت تحدیث و الهام را می‌توان در نوع مکاشفه آنها لحاظ نمود که تحدیث از سنخ کشف صوری و الهام از سنخ کشف معنوی می‌باشد. یعنی در تحدیث، حقایق معنوی و مجرد به شکل

تمثل یافته ظاهر می‌شوند اما این حقایق در الهام، لباس تمثل نداشته و مجرد از صورت تجلی می‌کنند (آشتیانی، ۱۳۷۰: ۵۴۴-۵۶۰). ملاصدرا نیز الهام و تحدیث را دارای ماهیتی کشفی و ذو مراتب دانسته که تجلیات و حقایق علمی از لوح محفوظ بر محدث افزوده می‌گردند که عالی‌ترین مرتبه آن‌ها به اولیاء خاص الهی که ائمه اطهار(ع) هستند تعلق دارد که معارفشان را از طریق «الهام تام» از جانب خداوند بدون اکتساب ظاهری به دست آورده و انوار غیبی در قلوبشان القا می‌شود (صدرالمآلهین، تفسیر القرآن الکریم، ۱۳۶۶: ۵/ ۲۲۶؛ همو، ۱۹۸۱: ۶/ ۳۰۰). اما سید حیدر آملی بر خلاف دیدگاه متکلمان در تقسیم بندی مراتب الهام، تحدیث را نوعی الهام می‌داند که ملک، واسطه آن است. به نظر می‌رسد از این جهت که وی از سنخیت واحد الهام و تحدیث خبر می‌دهد با نظرات فوق تفاوت چندانی ندارد (آملی، ۱۴۲۶: ۴۵۳-۴۵۶).

### نتیجه‌گیری

غالب متکلمان اسلامی به تبیین ماهیت الهام و تحدیث نپرداخته‌اند بلکه صرفاً ارتباط میان فرشته با امام را موضوع بحث خود قرار داده و از آنجا که تحدیث بر اساس روایات مصادیق مختلف و متعددی دارد آن را امر عام و کلی معرفی کرده و در نتیجه الهام را در ذیل آن قرار داده‌اند. اما فیلسوفان و عارفان به ماهیت کشفی آن دو اشاره کرده و تفاوت آن‌ها را در نوع مکاشفه و مواجهه با ملائکه لحاظ نموده‌اند. بنابراین تحدیث و الهام از سنخ کشف و شهود حقایق ملکوتی هستند که حواس باطنی انسان در هر دو طریق حقایق ملکوتی را ادراک می‌کند یعنی با چشم قلب دیده، با گوش قلب شنیده و بوی ملکوتیان را استشمام کرده و رفت و آمد ایشان را احساس می‌کند.

نکته دیگری که متکلمان و حکمای هم‌چون ملاصدرا به آن پرداخته‌اند آن است که منابع علم امام و از جمله الهام و تحدیث نه تنها با وراثت علوم از پیامبر در تعارض نبوده بلکه مقام وراثت باطنی امام از پیامبر اکرم در قالب الهام و تحدیث ظهور می‌یابد.

آخرین نکته‌ای که طرح آن در باب تحدیث و الهام می‌تواند اهمیت داشته باشد وجه اشتراک تحدیث، الهام و وحی با واسطه در «وساطت ملائکه» است که در هر سه مورد، این وساطت دو رکن اساسی دارد. رکن اول اینکه نزول فرشته به صورت تجلی رخ می‌دهد نه تجافی - تجافی نوعی تنزل مادی محسوب شده که موجودی از یک مکان به مکان دیگر منتقل می‌شود، مانند نزول قطرات باران از آسمان - اما در تجلی که تنزل معنوی است، امر معنوی با حفظ مکان خود در مرتبه دیگری به شکل جدیدی ظهور می‌کند، به طور مثال جبرئیل با حفظ جایگاه جبروتی خود به عالم مثال تنزل یافته به رسول اکرم(ص) متمثل می‌شود و در این تنزل جایگاه جبرئیل در عالم جبروت خالی نمی‌گردد. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۲۷-۱۲۸) اما رکن دوم این است که جایگاه نزول ملائکه، قلب انسان کامل می‌باشد. یعنی ملائکه بر خلاف نظر برخی مفسران بر آسمان، صحرا و کوه و دریا نازل نمی‌شوند (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۵/ ۴۱۲؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۱/ ۱۳۰ و ۱۳۳) بلکه همواره مأموریت خود را بر انسان کامل عرضه می‌دارند که محل رفت و آمد ملائکه (مختلف الملائکه) هستند. از همین رو در روایت است که امام کاظم(ع) فرمود: «هیچ فرشته‌ای را خداوند

برای کاری نازل نمی‌کند جز آنکه ابتدا بر امام(ع) وارد شده و مأموریت خویش را بر او عرضه می‌دارد. به یقین این‌جا محل رفت و آمد فرشتگان است» (کلینی، بی تا: ۲/ ۲۴۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۴: ۱/ ۲۶/ ۳۵۷).

علاوه بر وجه اشتراک تفاوت آن‌ها با وحی تشریحی نیز باید مورد لحاظ قرار گیرد: اولاً، بخشی از علوم القاء شده در وحی احکام شرعی و بیان حلال و حرام است اما در تحدیث و الهام تفسیر و بیان جزئیات آنها و احکام مختص به هر امامی طرح می‌شود. ثانیاً، میان وظیفه محدث و پیامبر اکرم(ص) تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد. پیامبر مبلّغ بالاصاله است اما محدث وظیفه تبلیغ نداشته یا تبلیغ آنها تبعی می‌باشد. ثالثاً، رؤیت فرشته جزء شروط وحی تشریحی با واسطه است و این رؤیت هم به نحو تمثّل یافته و هم به نحو رؤیت مقام حقیقی جبرئیل بدون تنزل او واقع می‌گردد. اما در الهام و تحدیث، صرف شنیدن صدای فرشته، ملاک صحت آن بوده و اگر محدثی به دلیل دارا بودن مقامات عالی نفسانی بتواند ملک ملهّم را مشاهده کند به صورت تمثّل یافته خواهد بود. رابعاً، پیامبر(صاحب مقام وحی تشریحی) با جهان غیب مستقیم و بی‌واسطه ارتباط داشته اما امام (صاحب مقام تحدیث) به واسطه پیامبر این ارتباط را برقرار می‌کند.

## منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، (۱۴۱۵ ق)، تحقیق: هیئت علمی دارالقرآن الکریم(دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)تهران، دارالقرآن الکریم، چ ۱.
۲. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، (۱۳۷۹)، تهران، انتشارات فقیه، چ ۵.
۳. آشتیانی، جلال الدین، (۱۳۷۰ش)، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، تهران، امیرکبیر، چ ۳.
۴. آلوسی، محمود، (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چ ۱.
۵. آملی، سید حیدر، (س ۱۴۲۶ق)، جامع الاسرار و منبع الانوار، مقدمه هنری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، بیروت، موسسه تاریخ العربی، چ ۱.
۶. ابن بابویه(صدوق)، محمد بن علی، (۱۳۶۱ش)، معانی الاخبار، بی‌جا، انتشارات اسلامی.
۷. ....، (۱۳۶۱ش)، کمال الدین و تمام النعمه، قم، موسسه نشر اسلامی، چ ۱.
۸. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین، (۱۹۵۹م)، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، مصطفی البابی الحلّبی، قاهره، بی‌چا.
۹. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۲۰۰۶)، مقدمه ابن خلدون، تصحیح علی عبدالواحدوفی، قاهره، نهضه مصر.

۱۰. ابن شاذان، فضل، (۱۳۶۳ش)، الايضاح، تحقيق جلال الدين ارموى، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، بی چا.
۱۱. ابن طاووس، رضى الدين على بن موسى، (۱۳۷۵ش)، كشف المحججه لثمره المهججه، قم، مركز النشرالتابع لمكتب الاعلام الاسلامى، چ ۲.
۱۲. .... (۱۴۰۰ق)، الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف، قم، خيام، چ ۱.
۱۳. ابن عاشور، (بى تا)، التحرير و التنوير المعروف بتفسير ابن عاشور تونسى، تونس، مؤسسه التاريخ.
۱۴. ابن منظور، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، صادر، بيروت، چ ۳.
۱۵. امينى، عبد الحسين امين، (۱۴۱۶ ق)، الغدير فى الكتاب و السنه و الادب، قم، مركز الغدير، چ ۱.
۱۶. بحراني، ابن ميثم، (۱۳۷۸ق)، شرح نهج البلاغه، تهران، مؤسسه النصر.
۱۷. .... (۱۳۴۹ش)، شرح ابن ميثم على مأنه كلمه لاميرالمؤمنين على بن ابيطالب، تهران، سازمان چاپ دانشگاه.
۱۸. بخارى، (۱۴۰۱)، صحيح البخارى، افست استانبول، دارالفكر، بی چا.
۱۹. جوادى آملی، عبدالله، (۱۳۸۵ش)، ادب فنای مقربان، قم، اسراء، چ ۱.
۲۰. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسين بن محمد، (۱۴۰۴ق)، مفردات فى غريب القرآن، تهران، نشر کتاب، چ ۲.
۲۱. سبحانی، جعفر، (۱۴۱۷ق)، الاعتصام باكتاب و السنه، تهران، اداره فرهنگ و ارتباطات اسلامى، چ ۱.
۲۲. صدرالمتألهين، محمدبن ابراهيم، (۱۳۶۶ش)، شرح اصول كافي، تصحيح محمد خواجه و مقدمه و تحقيق على عابدى شاهرودى، مطالعات و تحقيقات فرهنگى، تهران، چ ۱.
۲۳. .... (۱۹۸۱م)، الحكمة المتعاليه فى الاسفار العقليه الاربعه، بيروت، احياء التراث، چ ۳.
۲۴. .... (۱۳۶۶ش)، تحقيق: محمد خواجه، قم، انتشارات بيدار، چ ۲.
۲۵. صفار قمى، محمد بن حسن، (۱۳۸۹ش)، بصائر الدرجات فى علوم آل محمد، ترجمه و تصحيح عليرضا زكى زاده، چ ۱، قم، وثوق.
۲۶. طباطبائى، محمدحسين، (۱۴۱۷ ق)، الميزان فى تفسير القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامى، چ ۵.
۲۷. طريحي، فخرالدين، (۱۴۱۶ق)، مجمع البحرين، مرتضوى، تهران، چ ۳.
۲۸. عبده، محمد، (۲۰۰۵م)، رساله التوحيد، مصر، مكتبه الاسره، بی چا.
۲۹. فيض كاشانى، محمد محسن، (۱۴۰۶ق)، الوافى، اصفهان، كتابخانه اميرالمؤمنين، چ ۱.
۳۰. قرشى، على اكبر، (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، تهران، دار الكتب الإسلاميه، چ ۳.
۳۱. قرطبي، محمد بن احمد، (۱۳۶۴ ش)، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو، چ ۱.
۳۲. كراچكى، محمد بن على، (۱۴۱۰ق)، كنزالفوائد، قم، دارالذخائر، چ ۱.
۳۳. كلينى، محمد بن يعقوب، (بى تا)، اصول كافي، ترجمه جواد مصطفوى، الكتب اسلاميه، تهران، چ ۱.

۳۴. مازندرانی، مولی صالح، (۱۳۸۸ق)، شرح أصول الكافي، تعليقات محقق شعرانی و تصحيح علی اکبر غفاری، تهران، دار الكتب الإسلامية.
۳۵. متقی هندی، (۱۴۰۹ق)، كنز العمال، تحقيق بكرى حيانى، بيروت، مؤسسه الرساله.
۳۶. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴ق)، بحار الأنوار، بيروت، الوفاء، بی چا.
۳۷. ....، (۱۴۰۴ق)، مرآه العقول، دار الكتب الاسلاميه، تهران، بی چا.
۳۸. مدنی شیرازی، سیدعلی خان، (۱۴۰۹ق)، رياض السالكين في شرح الصحيحه السجديه، تحقيق: محسن امينى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، چ ۱.
۳۹. مسلم نیشابوری، (بی تا)، صحيح مسلم، بيروت، دار الفكر، بی چا.
۴۰. مفید، محمد بن نعمان، (۱۴۱۱ق)، اوائل المقالات، قم، مؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، چ ۱.
۴۱. ....، (۱۴۱۳ق)، تصحيح اعتقادات الإمامیه، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چ ۱.